

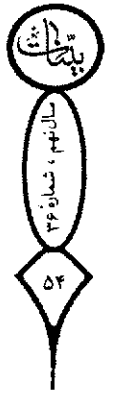
علی اکبر طاهری

در شماره‌ی ۲۲۵۷۰ روزنامه‌ی اطلاعات، مورخ یکشنبه ۱۰ شهریور ۸۱، استاد امین میرزایی نقد جالبی بر ترجمه‌ی این جانب از قرآن، که به نام قرآن مبین عرضه شده است، نوشته‌اند، که پاره‌ای از قسمت‌های آن آموزنده است؛ و از این که محاسن این ترجمه را نیز در نظر گرفته‌اند و آن را ارزشمند تلقی کرده‌اند سپاسگزارم. این نقد پس از مقدمه‌ی طولانی شامل ۹ بند می‌باشد، که ذیلاً به آن می‌پردازیم.

۱. در مورد آیه‌ی کریمه‌ی ۵۴ از سوره‌ی بقره که در ترجمه‌ی این جانب آمده است: «(هوای) نفس خود را بکشید» در بند ۴ نقد خود مرقوم فرموده‌اند:

این آیه مربوط به اعدام جمعی گوساله پرستان یهودی است و سخن همه‌ی مفسران را (که گفته‌اند خود را بکشید یا یکدیگر را بکشید) نادیده گرفته و از آیه تفسیری دیگر گون‌ارایه داده‌اند.

البته اکثر مفسران همان گونه که مورد نظر استاد میرزایی است نظر داده‌اند و حتی به استناد روایات گفته‌اند در جریان این کشتار جمعی، هفتاد هزار نفر از یهودیان کشته شدند. ولی عده‌ای از مفسران هم در تبیین این آیه، کشتن هوای نفس یا نفس سرکش را



مطرح کرده‌اند. مثلاً تفسیر پرتوی از قرآن در قول دوم خود گفته است:

نفس سرکش بت تراش خود را بکشید.

تفسیر نور هم گفته است:

نفس (سرکش) خود را بکشید (و جان تازه و پاکی را به کالبد خویش بدمید).

قاضی بیضاوی دانشمند و مفسر نامی ایرانی در قرن هفتم نیز در تبیین این بخش از آیه گفته است:

کمال توبه‌ی شما به از میان بردن و قطع شهوات است.

تفسیر منهج الصادقین در یکی از اقوال خود گفته است:

معنی آیه این است که شهوات نفسانی و وساوس شیطانی را از خود قطع کنید و با اخلاص تمام به وحدانیت الهی معترف شوید.

تفسیر انوار العرفان در قول دوم خود گفته است:

نفس سرکش بت تراش خود را بکشید.

و برای توجیه بیشتر گفتار خود از قول عرفا گفته است:

کسی که نفس خود را معذب ندارد، به نعمتش نرساند و کسی که آن را نکشد، زنده‌اش نمی‌گرداند.

تفسیر صدر المتألهین نیز همین مضمون را در قول اول خود آورده و در قول دوم کشتن یکدیگر را مطرح کرده است. تفسیر جوهرالشمین نیز در قول دوم خود اشاره به قطع شهوات کرده است. به هر حال در تبیین این آیه، موضوع کشتن نفس سرکش، بحث تازه‌ای نیست و از قدیم توسط مفسران مطرح شده است. البته باید اضافه کنیم که اکثریت بالایی از مفسران در این مورد، کشتن یکدیگر را مطرح کرده‌اند. ولی تفسیر المیزان موضوع را به شکل دیگری مطرح کرده و گفته است:

در قرآن، معاصی عده‌ای از بنی اسرائیل به عموم نسبت داده شد، مثل کشتن پیامبران و پرستش گوساله؛ حکم خودکشی هم که به عموم نسبت داده شده است، مربوط به بعضی از آنهاست که مجرم بوده‌اند، و بنابر پاره‌ای روایات، قبولی توبه‌ی آنان وقتی اعلام شد که عده‌ی کمی از گناهکاران کشته شده بودند و این امر آزمایشی بوده، نظیر امر به ذبح اسماعیل در داستان خواب ابراهیم.

در واقع علامه‌ی طباطبایی به طور خلاصه گفته است، عده‌ی کمی به دلیل گوساله

پرستی مجرم بوده‌اند و از میان آن عده، عده‌ی کم‌تری کشته شدند و توبه‌ی عمومی پذیرفته شد و اجرای حکم مسکوت ماند.

به طوری که ملاحظه می‌شود، حتی توضیحات علامه‌ی طباطبائی، نظر اکثریت مفسران را که کشتار وسیع یهودیان را مطرح کرده‌اند، زیر سؤال می‌برد، و البته هر دو طرف مطالب خود را به استناد روایات مطرح کرده‌اند، و متأسفانه تشخیص روایات اصیل از غیر اصیل کار ساده‌ای نیست. به طوری که می‌دانیم آرای مفسران در مورد بعضی از آیات قرآن مختلف است، از جمله همین آیه‌ی مورد بحث؛ و مترجم قرآن ناگزیر است یکی از آن‌ها را ضمن بررسی همه‌جانبه انتخاب کند؛ و من هم جز این، کاری نکرده‌ام. بدیهی است هر مترجمی خود مسؤول انتخابی است که کرده است.

استاد میرزایی ترجمه‌ی این جانب را نوآور و ماهیتاً متفاوت ارزیابی کرده‌اند. البته این نظر در مقایسه با سایر ترجمه‌ها صحیح است؛ ولی باید توضیح بدهم در این ترجمه تقریباً هیچ مطلبی را نگفته‌ام که قبل از من توسط مفسران مختلفی گفته نشده باشد؛ و در بسیاری موارد نام تفسیر یا مفسر را نقل کرده‌ام، ولی در بعضی موارد این نقل از قلم افتاده، مثل همین آیه‌ی مورد بحث. تنها کار تازه‌ای که در نگارش این اثر کرده‌ام، همین است که حین ترجمه‌ی آیات، به خصوص در موارد حساس به آرای مفسران مختلف توجه کرده‌ام، که شرط اجتناب ناپذیر ترجمه‌ی قرآن است. اما آنچه موجب شد در مورد این آیه، از میان همه تفاسیر، به تفسیر قاضی بیضاوی و آیت الله طالقانی و معدود دیگری از مفسران توجه کنم، نه از آن جهت بوده که تمایلی به ارائه‌ی تفسیر اخلاقی از آیه‌ی شریفه داشته‌ام، (آن گونه که استاد میرزایی در نقد خود مرقوم داشته‌اند)، بلکه علاوه بر توجه به روحیات خاص یهودیان در طول تاریخ، که عشق به زندگی و پول، و بی‌توجهی به معنویات، مشخصه‌ی اصلی آنهاست، توجه به قراین قرآنی زیر بوده است.

۱. ۱. هنگامی که موسی علیه السلام به افراد قومش دستور می‌دهد به سرزمین مقدسی که خدا مقرر داشته وارد شوید (مائده/ ۲۱)، پاسخ می‌دهند، در آنجا مردمی ستمگر و زورمند هستند که تا خارج نشوند، ما وارد نخواهیم شد (مائده/ ۲۲). و با آن که دو تن از افراد خدا ترس به آنها توصیه کردند، وقتی وارد شوید، پیروز خواهید شد، بر خدا توکل کنید (مائده/ ۲۳)، باز هم قوم به موسی گفتند: ابدأ وارد نخواهیم شد، تو با خدای خودت بروید جنگ کنید، ما همین جا نشسته‌ایم (مائده/ ۲۴). ملاحظه می‌شود دستوری که

متضمن خیر و زندگی بهتر برای آنها بود، و این دستور از جانب خدا به وسیله پیامبرشان داده شده بود، به دلیل احتمال درگیری و صدمه دیدن و احیاناً کشته شدن، آشکارا در مورد آن سرپیچی کردند. با چنین روحیه‌ای دشوار است که تصور شود، همین مردم که حاضر نبودند برای رهایی از مشکلات زندگی و داشتن آسایش بیشتر، کمی ایثار کنند، به دستور همان پیامبر، دست به انتحار جمعی یا کشتن وسیع یکدیگر بزنند؛ آن هم مردمی که همان پیامبر را بدون داشتن هیچ گناهی، همواره آزار می‌دادند و در آیات (احزاب، ۶۹/۳۳) و (صف، ۵/۶۱)، به آن اشاره شده است.

۱.۲. متعاقب همین داستان، موسی علیه السلام در حالی که آزرده خاطر بود، دست به دعا و مناجات برداشت و گفت: پروردگارا، من در برابر دستورات تو فقط اختیار خودم و برادرم را دارم، بین ما و این قوم نافرمان جدایی انداز (مائده/۲۵). با این حال چگونه می‌توان تصور کرد، کسی که نفوذ کلام در مسائل ساده‌تر میان قومش نداشته، فرمانش در مورد کشتار وسیع یکدیگر اجرا شده باشد.

۱.۳. در آیات ۹۴ و ۹۵ سوره بقره، متعاقب اشاره به دعاوی پوچ یهودیان که سرای آخرت از آن ماست، می‌فرماید: اگر چنین است، درخواست مرگ کنید تا در بهشت جاودان زندگی کنید، آن‌گاه اضافه می‌کند: آنان هرگز درخواست مرگ نخواهند کرد، زیرا دست‌هایشان آلوده به ظلم است؛ و پس از آن در آیه‌ی بعدی می‌فرماید: آنان حریص‌ترین مردم به زندگی دنیا هستند و هرکدام دوست دارند هزار سال عمر کنند. این همه عشق به زندگی و حرص مال، و انتحار!

۱.۴. در آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی آل‌عمران می‌فرماید: اگر بعضی از اهل کتاب را (یهودیان) به قدر یک دینار امینش فرض کنی و دیناری به او بسپاری، آن را پس نخواهد داد، مگر این‌که بر باز پس گرفتنش ایستادگی کنی. زیرا عقیده‌دارند تحمیل به غیر خودی رواست و آگاهانه بر خدا دروغ می‌بندند. این آیه نیز نشانه‌ی دیگری از مال‌پرستی و دنیا دوستی آن قوم است. این موارد، قرائنی است از آیات قرآن که حداقل، داشتن تردید را در مورد این «قتل عام به دست خود» توجیه می‌کند و بیان قاضی بیضاوی و سایر مفسران هم رأی او را قابل قبول‌تر می‌نماید. با این همه نمی‌توان در این مورد به طور قاطع به قضاوت نشست؛ زیرا در این فرض که منظور آیه کشتن هوای نفس بوده، یک اشکال هم وجود دارد و آن این است که در هیچ جای دیگر قرآن، در مورد «هوای نفس» لفظ «کشتن» به

کار نرفته و «نهی از هوا» آمده است: و نهی النفس عن الهوی (نازعات، ۷۹/۴۰). بنابراین هنوز این مسأله جای تأمل و بررسی دارد.

استاد میرزایی در تأیید گفتارشان در مورد برداشت از آیه ی واقتلوا انفسکم... گفته اند: «اعدام جمعی یهودیان در رابطه با حکم هدر بودن خون مرتد است». محرز نیست که چنین حکمی در دین یهود وجود داشته است؛ و برای آگاهی از بینش قرآن در این مورد، خالی از فایده نیست که به آیات (بقره/۲۱۷) و (مائده/۵۴) توجه کنیم. لازم به یادآوری است که در آیه ی شریفه ی مورد بحث، هیچ اشاره ای به مرحله ی اجرایی این دستور (واقتلوا انفسکم) نشده است؛ و نیز در هیچ یک از آیات دیگر قرآن هم، هیچ قرینه ای در این مورد که نشان دهد اجرای دستور چگونه انجام گرفت، وجود ندارد. در حالی که در موارد دستورات بی اهمیت تر، انعکاس یهودیان و پاسخ آنها تصریح شده است، که نمونه های آن را ضمن توضیحات صفحات قبل مرور کردیم. همین سکوت قرآن در این مورد می تواند معنی دار باشد. ولی در تورات تأیید شده، که آنها یکدیگر را کشتند. البته تورات، عده ی کشته شدگان را سه هزار نفر می داند، در حالی که مفسران قرآن به استناد روایات، عده ی آن را هفتاد هزار نفر گفته اند؛ ولی به هر حال تورات کنونی، اصل کشته شدن را تأیید کرده است.

اما با توجه به این که تورات اساساً تحریف شده است، این تأیید نمی تواند برای ما حجتی در این مورد باشد. به خصوص این که در مطالب مربوط به این جریان، علاوه بر آن که آشکارا تناقضاتی در خودش دارد، ناهماهنگی هایی نیز با قرآن دارد که نشان می دهد مطالب آن غیر اصیل است.

اکنون این بخش از تورات را که در سفر خروج، باب ۲۲ آمده است، با کمی تلخیص نقل می کنیم:

خدا به موسی گفت از کوه روانه شو زیرا قوم تو فاسد شده اند و گوساله ی ریخته شده را سجده می کنند. اکنون مرا بگذار تا خشم من بر قوم تو مشتعل شده آنان را هلاک کنم. آن گاه تو را دارای قوم عظیمی خواهم کرد. موسی نزد خدا تضرع کرد و گفت: چرا خشم تو بر قوم من مشتعل شده؛ در آن صورت مصریان خواهند گفت که موسی قومش را برای سرنوشت بدی از مصر بیرون برد و در کوه ها به کشتن داد. از خشم خود برگرد و بندگان خود ابراهیم و اسحق و اسرائیل را به یاد آر که بدیشان گفتمی که

ذریه‌ی شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم . پس خدا از اعدام قوم منصرف شد . آن گاه موسی از کوه به زیر آمد و چون به اردوگاه رسید ، گوساله و جمله‌ی رقص کنندگان به دور گوساله را دید ؛ خشم موسی مشتعل شد و گوساله را گرفت و سوزانید و آن را خورد کرد و نرم ساخت و در آب ریخت و از آن بنی اسرائیل را نوشانید ؛ آن گاه موسی به هارون گفت : این قوم به توجه کرده بودند که به گناه بزرگی وادارشان کردی ، هارون گفت خشم آقایم افروخته نشود ، این قوم را تو می شناسی که تمایل به بدی دارند و به من گفتند برای ما خدایی بساز که بخرامد ؛ بدیشان گفتم هر چه طلا دارید بیاورید ؛ آن ها را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد . آن گاه موسی به دروازه‌ی اردو ایستاد و گفت همه را نزد من آورید و به ایشان گفت خدای اسرائیل چنین می گوید ، که هر کس شمشیر خود را به دست گیرد و برادر خود و دوست خود و همسایه‌ی خود ، را بکشد ؛ و قریب سه هزار نفر را کشته شدند .

به طوری که ملاحظه می شود ، تناقض آشکار در مندرجات تورات این است که موسی از خدا قول گرفته بود که از هلاک جمعی آنان منصرف شود ، ولی خودش این کار را کرد ! علاوه بر آن ، توضیحات تورات در این مورد با قرآن ناهماهنگی هایی به شرح زیر دارد .

مورد اول : «موسی گوساله را گرفت و پس از خورد کردن و نرم کردن ، آن را در آب ریخت و از آن به بنی اسرائیل نوشانید .» در حالی که قرآن می فرماید : گوساله را ذوب کرده به دریا ریخت . (طه ، ۹۷/۲۰) .

مورد دوم : «موسی به هارون گفت این قوم به توجه کرده بودند ، که به گناه بزرگی وادارشان کردی» ملاحظه می شود که تورات تقصیر را متوجه هارون که مورد وحی خدا بود می داند ! در حالی که قرآن سامری را در این داستان مقصر می داند . (طه / ۸۵) .

مورد سوم : طبق مندرجات تورات ، هارون می پذیرد که برای مردم بت ساخته و آن ها را بت پرست کرده است ! در حالی که در قرآن گفته شده که هارون ، سامری را منع می کرده است . (طه / ۹۰) .

این تناقضات و ناهماهنگی ها در مقاسیه با قرآن ، نشان می دهد مندرجات تورات در این مورد ، قابل اعتماد نیست و می دانیم در واقعه‌ی بخت النصر کلیه‌ی نسخ تورات از میان رفت و تا صد سال نگارش آن به کلی ممنوع بود و داشتن آن جرم سنگینی محسوب

می شد. پس از آن که قوم یهود به دست کوروش پادشاه ایران آزاد شدند، مندرجات تورات از حافظه‌ی معدودی از حافظان تورات که چند نسل سینه به سینه گشته بود، توسط عزیر روی کاغذ آمد و تکثیر شد. بدیهی است تورات جدید به هیچ وجه نمی توانست عین آن چه صدسال قبل نابود شده بود، باشد. این علت آشکار تحریف، اضافه می شود به تحریفاتی که نتیجه‌ی اغراض عالمان دین یهود بود و قرآن در آیات (بقره/۷۵)، (نساء/۴۶) و (مائده/۱۳ و ۱۴)، به آن تصریح کرده است.

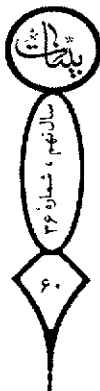
به هر حال آن چه گفتیم، حداقل، داشتن تردید را در مورد این «قتل عام به دست خود» توجیه می کند؛ و اگر نهایتاً به این نتیجه برسیم که منظور آیه‌ی شریفه واقعاً انتحار یا کشتن یکدیگر باشد، آن چه شادروان علامه‌ی طباطبایی ذیل این آیه گفته است انتحار عده‌ی کمی از گناهکاران، قابل قبول تر از گفتار سایر مفسران می نماید؛ و الله اعلم.

۲. استاد میرزایی ضمن انتقاد از ترجمه‌ی این جانب (و همه‌ی مترجمان دیگر) از آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی بقره، در بند پنج نقد فرموده‌اند:

تفاوت ایمان به و ایمان له، تفاوت دل سپردن با سر سپردن است و ایمان لشیء یعنی خضوع له و انقیادله، نه تصدیق و وثوق به آن.

ولی کاربرد این واژه در هر دو حالتش در آیات مختلف قرآن، ظاهراً چنین تفاوتی را نشان نمی دهد و در آیاتی که آمن و آمنوا و سایر مشتقات آن به معنی ایمان آوردن است، در اکثر موارد با «باء» و در برخی موارد با «لام» متعدی شده است، مثلاً در آیه‌ی: من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم... (بقره، ۲/۶۲)؛ و بسیاری آیات دیگر مثل (بقره/۱۲۶ و ۱۷۷)، با «باء» متعدی شده است ولی در آیه‌ی: فما آمن لموسی الا ذریة من قومه علی خوف من فرعون... (یونس، ۱۰/۸۳)؛ و در آیه‌ی: فامن له لوط و قال انی مهاجر الی ربی... (عنکبوت، ۲۹/۲۶)، ظاهراً در همه‌ی این موارد «ایمان به و ایمان له»، هر دو به معنی دل سپردن است و تصدیق و وثوق به آن؛ با این همه، نظر استاد میرزایی قابل بررسی بیشتر است.

۳. در مورد ذبیحه‌ی اهل کتاب که در بخش پی نوشت ها بدان اشاره کرده‌اند، و به ترجمه‌ی این جانب و استاد خرمشاهی از آیه‌ی (مائده/۵) ایراد گرفته‌اند، من منتظر خواهم ماند تا نتیجه‌ی بحث آیت الله جنّاتی با علمای مخالف نظر ایشان روشن شود و به استدلالات منطقی ایشان پاسخ قانع کننده داده شود. بدیهی است هر نظری که در آن



مباحثه حاکم شود، و مورد قبول سایر علما قرار گیرد، ما هم از آن تبعیت خواهیم کرد، ولی تا آنجا که من اطلاع دارم، به استدلالات استاد جنّاتی که تکمیل شده‌ی آن در شماره‌ی سوم راه سوم، ضمیمه‌ی روزنامه‌ی انتخاب (فروردین ۸۰) چاپ شده است، هنوز پاسخ محکم و مستدل داده نشده است. آنچه تکلیف را تا حدّ ۹۰ درصد روشن می‌کند، اینست که اگر منظور از «طعام» در آیه‌ی شریفه «حبوبات» می‌بود، باید مشرکان و کفار را هم در کنار اهل کتاب قرار می‌داد؛ چون از این نظر همه یک حکم دارند، آن هم از آغاز بدیهی بوده، قرینه‌ی دیگر در این مورد، کاربرد لفظ «طعام» در آیات قرآن است که به وضوح و در موارد متعدّد در مورد هر غذایی اعمّ از گوشتی و غیر گوشتی به کار رفته است، مثل آیات: (بقره/۶۱ و ۲۵۹)، (آل عمران/۹۳)، (مائده/۷۵ و ۹۶)، (کهف/۱۹)، (فرقان/۷)، (احزاب/۵۳)، (عبس/۲۴) و (انسان/۸) قرینه‌ی دیگر در همین مورد گفتار شیخ سعدی - علیه الرحمه - است که در اشاره به فواید روزه داری گفته است: «اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی.» مسلماً منظور سعدی این نبوده است که اندرون فقط از «حبوبات» خالی دار ولی مصرف گوشت مشکلی ندارد! با این همه در انتظار به نتیجه رسیدن بحث میان علما خواهیم بود و از نتیجه‌ی آن بدون هیچ گونه تعصبی بهره خواهیم گرفت.

۴. در مورد ترجمه‌ی آیه‌ی ۵ سوره‌ی فاتحه که نوشته‌ام: «(هرجا که یاری دیگران بندگی آور باشد،) منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم»، در بند ۱ فرموده‌اند: استعانت از هرکه و هرچه در این عالم، جز به استعانت از ذات اقدس الهی بر نمی‌گردد.

البته این نظر در موارد عادی که استعانت از دیگران موجه و به خصوص بندگی آور نباشد، صحیح است؛ و این استعانت‌ها به طور کلی نهایتاً استعانت از خداست، ولی بسیاری از درخواست‌های کمک از صاحبان پول و زور، مستلزم قبول منت و پذیرش نوعی بندگی در برابر کمک کننده است و تعهداتی خلاف رضای خدا را ایجاب می‌کند؛ و این گونه استعانت‌ها را که مغایر با «ایاک نعبد» است، به هیچ وجه نمی‌توان استعانت از خدا دانست، زیرا لازمه‌ی آن بندگی غیر خداست و ارتکاب اموری که مورد خشم خداست. همین که قرآن می‌فرماید: «ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و اتقوا الله (مائده/۲)»، خود دلیل بر اینست که تعاون و استعانت در امور مربوط به اثم و عدوان را نمی‌توان کمک از ناحیه‌ی خدا دانست. هیچ یک از مفسران هم در تبیین آیه‌ی مورد بحث چنین توجیهی

نداشته اند. مفسران به طور کلی در مورد این آیه به دو دسته تقسیم می‌شوند، یک دسته گفته‌اند فقط در مورد عبادات باید منحصرأ از خدا کمک گرفت نه در سایر امور زندگی، و یک دسته‌ی دیگر گفته‌اند به طور کلی در هر کاری اعم از عبادی و غیر عبادی منحصرأ باید از خدا کمک گرفت نه از غیر خدا، ولی هریک از مفسران در توضیح نظر خود راه جداگانه‌ای را رفته‌اند و استدلال خاص خود را دارند.

برای روشن شدن سریع‌تر این مسأله به عنوان مثال توجه کنیم به آن سرباز آقا محمد خان که بدون هیچ اجبار و الزامی، فقط به خاطر تأمین جیره و مواجب مستمر و تضمین شده، خود را در اختیار آقا محمدخان می‌گذارد و به دستور آقا چشمان مردم کرمان را با انگشت از کاسه در می‌آورد؛ اگر او روزی خود را از خدا می‌خواست و این استعانت بندگی آور راها می‌کرد و دست به هجرت می‌زد (و هکذا سایر همکارانش)، آقا محمدخان چگونه می‌توانست تمامی مردم کرمان را کور کند؟! در حالی که خدا روزی هر جنبنده‌ای را تضمین کرده است (هود/۶ و عنکبوت/۶۰) آن مأموران که دست به این جنایت آلودند، نه مردم کرمان را می‌شناختند و نه هیچ خصومت شخصی با آنان داشتند. ولی چون درخواست کمک و پاداش از غیر خدا در امری بندگی آور داشتند، فرمان خدا را به راحتی زیر پا گذاشتند و فرمان آقا را به جای فرمان خدا نشانده‌اند!! البته این، یک مثال تند و بارز و نادر است، ولی در زندگی روزمره مردم عادی، موارد فراوان و کوچک‌تر دیده می‌شود که حداقل قضاوت و اظهار نظر، به سوی مصلحت طرف قدرتمند متمایل می‌شود و انگیزه‌ای جز طمع و تقاضای امتیاز از طرف قدرت مند در آینده یا در گذشته نمی‌تواند داشته باشد. در روابط دولت‌ها میان یکدیگر نیز، وضع به همین گونه است. در طول تاریخ همواره پایه‌های نظام‌های ظلم، اطرفیانی بودند (و به تعبیر قرآن «ملا») که به جای استعانت از خدا، استعانت از مراکز قدرت مورد توجهشان بوده و زورمداران هم استفاده‌ی متقابل از آن‌ها می‌کرده‌اند.

هیچ طاغوت کوچک و بزرگی در جهان، طاغوت نشد، مگر این که مردم از خدا بی‌خبر او را بر اسب قدرت نشانده‌ند تا منافع ناچیز خود را تأمین کنند. این که قرآن می‌فرماید: ان ارضی واسعة. (عنکبوت/۵۶)، زمین من فراخ است اشاره به همین مطلب است که روزی خود را از ستمگر نخواهی که ناچار شوید عامل ستم آن‌ها باشید، منحصرأ از من بخواهید.

در آیه‌ی ۱۰۰، سوره‌ی نساء فرموده است: «هر که به خاطر خدا هجرت کند، در زمین جایگاه دلخواه فراوان برای صالح زیستن و گشایش (معیشت) خواهد یافت؛ و مطلب این آیه اشاره به این نکته دارد، که نگران بدون روزی ماندن نباشید، بساط ستمگران را رها کنید. البته هجرت الزاماً انتقال جغرافیایی و فیزیکی نیست؛ ممکن است کسی در جای خود باقی باشد و از مواضع قبلی اش هجرت کند.

اگر دو آیه‌ی: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» (فاتحه، ۵/۱) و «ان ارضی واسعه و ایای فاعبدون (عنکبوت/۵۶) را با یکدیگر مقایسه کنیم، به نتیجه‌ی جالبی می‌رسیم، نیمی از هر یک از این دو آیه (با صرف نظر کردن از تفاوت ضمیر) دقیقاً یک معنی و مفهوم دارد؛ بنابراین نیمی دیگر این دو آیه نیز باید با هم ارتباط داشته باشد، یعنی «ایاک نستعین» و «ان ارضی واسعه». چه ارتباطی ممکن است بین کمک خواستن فقط از خدا و فراخی زمین خدا باشد، جز این که این گونه استعانت‌های بندگی آور از دشمنان خدا را رها کنید و بر خدا که صاحب امکانات نامحدود در زمین فراخ خود می‌باشد توکل کنید.

در آیه‌ی: «ایاک نعبد و ایاک نستعین»، که مورد بحث ماست، نیمی اول و دوم آیه ارتباط دقیق و ظریفی با یکدیگر دارد و مؤید لزوم این افزوده در ترجمه‌ی آیه: (هر جا که کمک دیگران بندگی آور باشد)، همان قسمت اول آیه است که می‌فرماید: بندگی منحصرأ برای خداست. در سطح جهانی نیز استعانت دولت‌ها از یکدیگر نیز همین وضع را دارد که هرگونه کمکی که بندگی آور است، پذیرفتنی نیست و باید بر خدا توکل کرد.

البته در ترجمه و توضیح قرآن مبین که یک جلدی و فشرده است، جای بحث‌های مطول نیست، از این روی ممکن است در پاره‌ای موارد (مثل همین مورد) مطالب کتاب، آن گونه که در ذهن نویسنده بوده است، به روشنی منتقل نشده باشد. حتی بحث حاضر هم برای تبیین کامل این آیه کافی نیست و نیاز به بررسی وسیع‌تری با تکیه در آیات قرآن دارد؛ و من امیدوارم در آینده‌ی نزدیک، نوشته‌ی مستقل و کامل‌تری در مورد آیه‌ی: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» برای فصلنامه‌ی بیّنات ارسال دارم. ضمناً یادآوری می‌نماید عبارت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» که از قول قرآن کریم در مقاله آورده‌اند، از قرآن نیست. آن چه در قرآن در این رابطه آمده است، جمله‌ی کوتاه‌تری است به این صورت: لا قوة الا بالله. (کهف، ۱۸/۳۹)

۵. در رابطه با ترجمه‌ی کلمه‌ی «غیب» (بند ۲ نقد) و نیز توجه به باب تفعلیل در

ترجمه‌ی کلمه‌ی «قفینا» (بند ۶)، نظر متین استاد میرزایی را پذیرفته‌ام و در چاپ بعدی ان شاء الله اعمال خواهد شد. بقیه‌ی موارد نقد ایشان هنوز تحت بررسی این جانب می‌باشد و ممکن است در بعضی موارد آن نظر ایشان را اعمال کنم.

در خاتمه از توجه و عنایتی که استاد میرزایی نسبت به ترجمه‌ی این جانب داشته‌اند و به درخواست این جانب در دیباچه‌ی کتاب - که از همه‌ی صاحب نظران تقاضا کرده‌ام موارد نقص این ترجمه را تذکر دهند - پاسخ مثبت داده‌اند و پیشقدم نیز بوده‌اند، عمیقاً سپاسگزارم.

من همواره بر این باور بوده‌ام که انتقادهای دیگران، مترجم قرآن را به نقاط ضعف ترجمه‌اش آشنا خواهد کرد و امکان خواهد داد که مترجم در چاپ‌های بعدی، در مورد سلامت ترجمه‌اش توفیق بیشتری پیدا کند. نقد جناب استاد میرزایی نشان داد که علاوه بر این، مترجم به نقاط حسن کار خودش هم پی می‌برد. ایشان به بعضی آیات که ترجمه‌ی این جانب با دیگران تفاوت داشته و آن را پسندیده‌اند اشاره کرده‌اند و آن را نشان هوشمندی مترجم دانسته‌اند. در این جا جا دارد از حسن ظن ایشان نیز سپاسگزاری نمایم. امیدواریم همکاری و همفکری همه‌ی قرآن پژوهان، موجب شناخت هرچه بیشتر معنی و مفهوم حقیقی کلام خدا و کشف مشکلات و مبهمات آن باشد. و ما النصر الا من عند الله

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی